

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



نقد و نظر

مترجم به زبان فارسی
از عرصه ادب

نرگسها، ● ابوالفضل حرّی سفر به ریشه‌ها، هفت بند

مقدمه:

برخوردار باشد.

داستان کوتاه گونه‌ای اثر ادبی است که مهمترین خصیصه اش کوتاهی و ابجاز آن است، و در آن مجموعاً حوادث و اتفاقات داستانی در شبکه سامانمندی که «پیرنگ» نامیده می‌شود و دارای شروع، میانه و فرجامی مشخص است، کنار هم گرد می‌آید و تأثیر واحدی را - به گفته آکن پر - به خوانندگان القاء می‌کند. خوشبختانه داستان کوتاه در ایران گونه‌ای مهجور و ناشناخته نیست بلکه با همت نویسندگان یک قرن اخیر از جمالزاده گرفته تا چوبک و آل احمد و ... به جامعه ادبی ایران خوب معرفی شده است. در داستان کوتاه نویسی به ویژه بعد از انقلاب اسلامی ظهور و فعالیت نویسندگان زن بیشتر دیده می‌شود. اما متأسفانه ایشان و کار آنها به سبب عدم بررسی‌های اصولی و مستمر و منتقدانه آن طور که شایسته است به جامعه ادبی ما معرفی نشده‌اند. و خوشبختانه داستان کوتاه نویسان زن کم نیستند، بلکه به نسبت نبود برنامه‌ای منظم و عالمانه، آثار اغلب آنها که در پاره‌ای مواقع با بهترین آثار داستانی اروپایی برابری می‌کند و گاه حتی از آن هم فراتر می‌رود، متروک و ناآشنا مانده است.

هدف این مقاله آن است که در بررسی مختصر و کوتاهی به معرفی بعضی آثار و اندیشه‌های یک نمونه از چنین نویسندگانی بپردازد. البته نگارنده نه منتقدی زبردست است و نه محققى با تجربه ادبی، بلکه به عنوان یک علاقه مند آثار ادبی، به ویژه ایرانی، چنین مطلبی را نوشته و حاصلش را بدین شکل با دیگران در میان گذاشته است و اطمینان دارد که بررسی او خالی از عیب و نقص نیست و مشتاقانه آماده پذیرش راهنمایی و ارشاد دیگران است.

«پاییز» از مجموعه «سفر به ریشه‌ها» پاییز ۵۱
«پاییز» همان طور که خود نویسنده خاطر نشان ساخته یک «طرح» است. در تفاوت میان طرح (Sketch) پیرنگ (Plot) و داستان (Story) باید گفت؛ مشخصه اصلی طرح توصیف است که در آن مجموعه حوادث داستان در شبکه‌ای بدون ارتباط اندام وار در پی هم می‌آیند. در واقع نویسنده، وقایع داستانش را برای خواننده توصیف می‌کند. در حالی که پیرنگ ذکر حوادث و پدیده‌های داستان است، به طوری که بین آنها روابط (فراشد) علی و معلولی موجود باشد؛ یعنی رشته حوادث داستان در یک شبکه علی و معلولی در پی هم، خط سیر اصلی داستان را بنا می‌کند. داستان نیز اثری است که بر پایه یک پیرنگ، دارای

خاتم راضیه تجار از معدود نویسندگان زنی است که توانسته در عرصه داستان کوتاه توانمندی‌هایی هنرمندانه از خود را در آثارش متجلی سازد. از آنجا که وی زن است، طبیعی می‌نماید که زنان و مسایل مربوط به آنها از اهمیت بیشتری نزد ایشان

شروع، میانه (گره افکنی، کشمکش، کنش خیزان) و پایان (اوج، فرود و نتیجه) است. از آنجا که بعضی داستانها با شیوه توصیفی نوشته می شوند بنابراین می توان گفت که طرح «پاییز» یک داستان است که عناصر ساختاری داستان در آن خوب به کارگیری نشده اند.

داستان «پاییز» به شیوه اول شخص راوی، شرح حال پسری است که به دنبال دختر قصه های دایه به جنگل می رود ولی به علت پاییز خزان زده، اثری از دختر نمی یابد. داستان از فضای انتزاعی و رنگ پریده فصل پاییز برای تصویر عدم دست یابی پسر به دختر به خوبی بهره برده است. داستان نوعی حدیث نفس (راوی) است و یک نوع غم غربت و دلستگی برای از دست دادن گذشته ها در نوشته به چشم می خورد.

خیلی از دلمشغولیه‌ها و عناصری که هر یک به نوعی در دیگر داستانهای نویسنده تکرار می شوند، در این داستان نیز مجال بروز یافته اند. وی این دلمشغولیه‌ها را با کلماتی چون پاییز، غروبهای زودرس، دایه، نگاهی فسفری، جست و جو برای یافتن یک فرد ابدنال و طوطی سبز، و یا رنگهای مختلف در دیگر داستانها، با دیگری بودن، در دیگری بودن، به دنبال گمگشته گشتن، دوست داشتن (یکی از مهمترین عناصر مضمونی نویسنده) - ریشه ها و بازگشت به ریشه ها، رنگ طلایی و ارغوانی، پنجره و گشودن آن، زندگی شهری، باران، کوچه های قدیمی و غیره نشان داده است. بنابراین شاید به تعبیری بتوان گفت که این طرح (پاییز) خود طرح کلی و مهمی از افکار و اندیشه ها و دلمشغولیه‌های نویسنده است که بنمایه و تم اصلی داستانهای وی را تشکیل می دهند.

مضمون صوری داستان و راهنماییهای دیگر:

چنین به نظر می آید که جست و جو برای یافتن نیمه دیگر، مرد به دنبال زن یا بالعکس، نیاز جسمی و روحی آنها به یکدیگر و در کل کشش عاطفی آنها به هم تم اصلی همه نوشته های نویسنده است. به بیانی دیگر دو شخصیت این طرح نقطه شروع یک زندگی مشترک را بنا می نهند و در داستانهای دیگر به ابعادی دیگر از زندگی و روابط این اشخاص و البته در زمانی دیگر پرداخته می شود. (حداقل این ۲۸ عنوان) داستان وی درباره مراحل گوناگون فکری، روحی و در کل زندگانی یک زوج است که در داستانهای مختلف، نقشهای متفاوتی را به عهده می گیرند. و طبق این حدس این اشخاص باید بعد از طی مراحل پیری و کهنسالی، دوران مرگی (در دیگر داستانهایی که احتمالاً نویسنده در آینده خواهد نوشت) را هم داشته باشند. یعنی به مرور زمان این اشخاص بزرگ شوند، تضج گیرند، عاطفی شوند، مشکل بیافرینند، به عدم تفاهم برسند، به تنهایی، نفرت، و مجدداً عشق (این بار آگاهانه) دسترسی پیدا کنند، و احتمالاً کمی بعد هم بمیرند. بنابراین طرح یادشده می تواند شروع عاطفی یک پیوند باشد.

زبان:

یکی از ویژگیهای زبانی این داستان استفاده از بسامدهای بالای واژه های طبیعت و زندگی است؛ واژه هایی مانند: جاری بودن چون خون در تمام قصه ها، پروانه، سنجاقک، و ملخهای هزار رنگ، مثل طوطی سبز، آسمان آبی، آفتاب، برگهای سوخته، درخت، سبز بودن، لانه کردن، گلها و نمناکی زمین و آواز غوکها.

«گل ریزان» از مجموعه 'زن شیشه ای' «۲۸/۸/۶۵» خلاصه داستان:

«گل ریزان» حول محور کشمکشهای دو نسل و چند نفر در قبایل فروش خانه ای مخروبه دور می زند. خانه متعلق است به بی بی و گذشته هایش. عزیزخانم عروس اوست که با دخترش مرجان و پسرش محسن به همراه مستأجری به نام یحیی که با او زندگی می کنند. بی بی خانم پسر دیگری به اسم مصطفی دارد که او هم به نوعی در پی فروش خانه است. خانه قدیمی است و مخروبه، عزیزخانم و مصطفی سعی دارند که بی بی را راضی به فروش خانه کنند ولی بی بی است و انبوهی خاطرات از آن خانه. یحیی دل در گرو عشق مرجان دارد و حال آنکه مصطفی، مرجان را برای خرید از خانه - اوس رجب - در نظر گرفته است و خود چشم به بیوه برادرش عزیز خانم دارد.

نام داستان:

«گل ریزان» به نوعی مبین ریزش گلهای عاطفی و خاطراتی اشخاص داستان است. برای بی بی خانم گل ریزان، ریزش گلهای ایام گذشته، برای عزیزخانم ریزش گلهای زندگی و جوانی دو فرزندش، برای محسن شکاندن گلهای باغ از فرط ناراحتی است. برای مرجان ریزش گلهای دلستگی و مهمتر از همه برای یحیی پرپر شدن تمام امیدها و آرزوهایی است که برای مرجان تدارک دیده بود.

عناصر ساختاری و صوری داستان:

الف) زاویه دید: داستان با شیوه سوم شخص ناظر وقایع روایت شده است. یکی از مزایایی که نویسنده از این نوع زاویه دید استفاده کرده، اشراف، احاطه و دانایی است که بر گذشته و حال اشخاص داستانش دارد و موقعیتی هوشمندانه تر برای خواننده جهت احساس همذات پنداری با اشخاص داستان فراهم کرده است. به طور مثال اگر داستان از دید عزیزخانم که عضو مهم داستان است، روایت می شد دیگر آن رابطه عاطفی بین مرجان و یحیی و یا غمبار بودن سرنوشت خودش گیرا و جذاب نمی نمود. و یا اگر از دید مرجان داستان گفته می شد، دیگر آن سایه بودن حضور و تابع بودن بی چون و چرایش - منهای خوب یا بد بودن این قضیه - نمود و جلوه چشمگیری آن طور که اکنون دارد، نمی توانست داشته باشد. و یا از دید یحیی که عضو بیگانه این خانواده است، داستان نمی توانست خوب پرداخت شود چرا

که او به علت غریبه بودن نمی توانست از اسرار و خصوصیات روانی و خانوادگی این جمع آن طور که ما اکنون مطلع هستیم، تصویری دقیق و جامع به دست دهد. بنابراین زاویه دید سوم شخص راوی نویسنده که از صحنه غایب است، فضا و محیط گرفته و تاریک یک خانه فرسوده در زمستان را به خوبی بیان کرده است.

ب) فضا سازی: نویسنده برای شرح دادن غمگینی و گرفتگی یک خانه کهنه و پوسیده از عنصر باران به عنوان عاملی مخرب که ابتدا آرام آرام ولی بعد ناگهانی، سقف خاطرات و امیدهای اشخاص داستان را فرومی ریزاند، استفاده کرده است.

در واقع اینجا باران نقش هم پیسنودی عیننی (Objective Correlative) با شخصی که بعد با نام اوس رجب وارد جمع چند نفری اشخاص داستان می شود پیدا می کند. اوس رجب ابتدا مثل باران آرام ولی بعد ناگهانی سر آنها خراب می شود و خانه را می خرد و مرجان را به چنگ می آورد. البته ناگفته نماند که عنصر باران و تینات آن (مثل فضای مه آلود و ابری، هوای سرد و گرفته) به عنوان یک عامل ثابت با نقشهای منفیر و گاه مثبت در اکثر داستانهای نویسنده فضایی دراماتیک و پویا را در خدمت دیگر عناصر داستان ایجاد کرده است و گاه چنین به نظر می آید که باران به مثابه یک مؤلفه سبکی و دلمشغولی اصلی نویسنده عمل کرده است. به هر جهت مهم استفاده نمادی و کاربردی از این عناصر است که ایشان هنرمندانه از این مؤلفه ها استفاده کرده اند. نکته مهم دیگر اینکه به مرور پیشرفت حوادث داستانی و گرایش داستان به سمت اوج و گره گشایی، ریتم و حرکت باران از حالت آهسته به تندی می گراید و در آخر با فروش خانه با برفی تند دنبال می شود که قصد آن پوشاندن خاطرات است؛ پوشاندن خاطرات اشخاص داستان در زیر لفافه سفید خود. این خاطرات برای بی بی ایام گذشته، برای یحیی، مرجان و بالعکس برای عزیزخانم هدر دادن جوانی و بچه ها و برای محسن کفتر هایش می باشد.

پ) شخصیت پردازی: داستان چهار شخصیت اصلی و سه شخصیت فرعی (اوس رجب، عمو مصطفی، زرش) دارد. نویسنده به بهانه پوسیدگی خانه به عنوان اولین کانون گرم روابط اجتماعی انسانها، به بررسی علل پوسیدگی و خلأ ارتباطی بین اشخاص داستان می پردازد.

بی بی که در داستانهای دیگر به اسم دایه حضور پیدا کرده و نقشهای متفاوتی را به عهده می گیرد، این جا نمونه نوعی (Typic) مادر بزرگ و نسلی است که به گذشته ها وابستگی دارد؛ نسلی که یک عمر خاطرات خوب و بد عزیزانش را اینک در خطر مرگ و نیستی می بیند، بنابراین در عین پیری و فرسودگی، در برابر گرگها قدهلم می کند و با دم دست ترین ابزار (یعنی نفرین و ناسزا) به دفاع از خود، گذشته ها و ارزشهایش می پردازد. برای او خرابی خانه معنی ندارد، بلکه مهم حفظ خاطرات دوران سپری شده خویش است. بی بی

به عنوان تنها بازمانده نسلی از گذشته، آخرین تیرهای تیردان امید خود را برای رهایی خانه پرتاب می کند ولی از آنجا که نسبت به گذشته بینش درست و اصولی ندارد، درصدد رفع خرابی و یا تعمیر خانه و یا به طور نمادین پوشاندن لباس نو به اندام قدیمی خانه بر نمی آید و فقط در این راه جزع و فزع می کند که چون فیزیکی و ظاهری است ره به جایی نمی برد و پس از مرگش رشته ارتباطی خانواده از هم گسسته می شود و خانه به اوس رجب نماینده خرده بورژواها و نوکیسه هایی که اتفاقی دم دستگاهی به هم زده اند، فروخته می شود.

به تعبیری می توان اوس رجب را از همین تازه به دوران رسیده هایی دانست که بی توجه به سنت - خانه - که می تواند از نو در قالب جدید ولی با همان روح گذشته ساخته شود، درصدد صاف کردن آن و ایجاد سوراخ موش هایی برای فروش به این و آن هست. بی بی به عنوان یک عامل سنت گرا و نه البته خودآگاه با اوس رجب به عنوان نماینده یک مدرنیست تجددخواه و باز هم ناخودآگاه و روشنفکر به مقابله برمی خیزد و از آنجا که هر دو به ویژه بی بی، درک درستی از موقعیت و جایگاه خود ندارند در برابر خرابی خاطرات فقط آه و ناله سر می دهند. این بدان سبب است که هنوز زمانی این چنینی به جایگاه ویژه و درخور خود دست نیافته اند. و این جا در قالب زن کارپذیر (تابع) و نه کارساز (فعال) ایفای نقش کرده اند. عزیزخانم به عنوان نسلی میانه، هم قدیمی و هم جدید ظاهر می شود. قدیمی از آن جهت که وی «به بهانه پخت غذا به جان پناه [تأکید از من است] خود می آمد»، «مطبخ خانه با چند پله ای که از سطح حیاط پایین تر [تأکید] می رفت گوشه دنجی بود. این جا تنها نقطه ای از خانه بود که عزیز می توانست به راحتی در زوایای سیاه و تنگش سر بگذارد و برای دل خود حرف بزند و گریه کند.» و جدید از آن حیث که چشمی هم به آسمان [داشت] «اگر باران باز بیاید؟ اگر بقیه اتاقها هم روی هم بخوابد؟ اگر چاه فروکش کند و پی خانه فروبریزد؟ محسن را باید به کجا ببرد؟ مرجان را به کدام خانه بکشاند؟ آوارگی اش را چطو تحمل کند؟ خفت و خواری اش را چطور؟» ... عزیزخانم، هم به این خانه تعلق دارد هم ندارد. تعلق دارد چرا که آنجا می شد کنیز مطبخی بود و سیاهی بخت را هم چون سیاهی دیگ و دیگچه، از سر ناچاری پذیرفت و تعلق ندارد چرا که اگر باران بیارد، محسن را چه کند، با دختر دم بختش چه کند و با خفت و خواری اش ...

بنابراین عزیزخانم چون مادری فداکار، به کلی قید خوشبختی خودش را می زند و مصر است که به زندگی مرجان و محسن سر و سامانی بدهد. کوشش می کند، اما وقتی پی می برد که برادر شوی مرده اش به او هم برای به دنیا آوردن فرزند چشم دارد، همچون خانه، همه چیز را از دست رفته و خراب شده می بیند. ولی علی رغم آنکه در خواب دو دست سفید یخ زده را می بیند و خنده های یحیی را که جوابش کرده بود، قبول می کند که زن برادرشویش شود، فقط بدان سبب که

هفت بند

مجموعه داستان جنگ
راضیه تجار



به تصویر بکشد. زن، به تعبیر یونگ در نقش «مادر عظمی»، در نقش مادر زحمتکش و بازور، زن در نقش دختر تابع با آینده ای مبهم و تاریک و در آخر در نقش زن نازا و بی ارزش.

یحیی! نقطه مقابل محسن کفترباز، عاشق مرجان، اهل کتاب و مطالعه با آینده ای مبهم و رقیب اوس رجب است. یحیی همان کودک داستان پاییز است که در جست و جوی دختر سرگردان جنگل قصه ها، اینک به مرجان رسیده اما دور، اما کور. در آن داستان به محض آنکه دست دراز می کرد تا او را بگیرد بی بی خویش می برد و باقی داستان ناگفته باقی می ماند و در اینجا به محض آنکه می خواهد مرجان را از عمویش خواستگاری کند سر و کله مصطفی پیدا می شود:

عمو مصطفی [خطاب به عزیزخانم درباره محسن] پس کجاست این مردت، تو کدوم سوراخ قایم شده؟ یحیی که هنوز در حیاط بود تا بناگوش سرخ شد...

تمام این مدت را صبر کرده بود تا حرفی را که مدتها با خود می کشید به آقا مصطفی بگوید اما حالا... در اینجا مرجان همان دخترک قصه های داستان «پاییز» است که یحیی را توان دسترسی به او نیست. بنابراین یحیی خسته و غمگین وسایلش را جمع کرده به سوی آینده ای مبهم حرکت می کند و مرجان را برای دیو قصه - همان دیوی که راوی داستان هفت قدم رنج تا باغ نارنج ترنج» خودش را محبوس او می بیند و اینجا همان اوس رجب است - باقی می گذارد.

محسن: آس و پاس و معناد و نقطه مقابل یحیی و مادر و طرفدار بی بی است. نویسنده در جایی به خاموش بودن اتاق محسن اشاره می کند که به طور نمادین از آینده تاریک وی خبر می دهد. محسن میراث خوار پدر است. پوستین کهنه پدر را بر دوش می کشد و به عنوان نماینده نسل جوان سر به هوا و بی سواد امروزی آواره خیابانها می شود.

مصطفی: یک آدم معمولی و ظاهراً همه کاره خانواده برادر متوفی است. از حامیان پر و پا قرص فروش خانه و همچنین نابودکننده آرمانهای یحیی است.

صورت داستان و شکل روایی:

همانطور که گفته شد داستان با باران آغاز می شود و با برف فرجام می یابد. اولین کسی که متوجه باران می شود و یا باران - به طور نمادین - متوجه او می شود، مرجان است که خواب ندارد و به قطرات باران می اندیشد و اولین کسی که بعد از ریزش سقف و بر اثر سر و صدای مرجان به کمک می شتابد، یحیی است که بیشترین خسارت این باران (اوس رجب) متوجه او می شود. بنابراین مشکل صوری داستان، حول پیرنگ ریزش سقف، پوسیدگی خانه و فروش آن، اشخاص و فضاها را به خواننده معرفی می کند. تمام شدن نفت چراغ و به خاموشی گرییدن شعله آن همراه با ریزش باران، شومی و بدبینی اتفاقات بعدی داستان را به خواننده نشان می دهد. درخت گل بیخ در

بچه هایش راحت تر زندگی کنند. عزیزخانم چهره جدیدی از زن ایرانی - مادر - است که مجدداً به رغم فزونی مشکلات و دردها، از تمام لذایذ و آرامشهایش دست می شوید، چهره فداکاری که نمونه اش در ایران کم نیست.

مرجان، نماینده یک گونه از دختران امروزی است که از خود جنبشی ندارند و همه جا سایه وار حضور می یابند. مرجان نمونه نوعی از دختران تابع است. دختری که چون شعاع باریکی از نور فقط کارهای جزئی انجام می دهد و در نهایت به دستور عمو و مادرش می پذیرد که از عشق مبهم و گمنام خود به جوانی که دوستش دارد، در گذرد و برای دستیابی به پول با اوس رجب

ازدواج کند. افزون بر این سه شخصیت اصلی زن، ما با یک زن دیگر - اکرم خانم زن مصطفی - آشنا می شویم که نقش فرعی دارد و با این حال نماینده آن قشر از زنانی است که تنها جرمشان نازا بودن آنهاست. او ناچار می پذیرد که هووی داشته باشد و چه کسی بهتر از عزیزخانم، شاید اگر از دیدگاه ناتورالیستی به این داستان نگاه کنیم علت بدبختی آدمها، شرایط نکبت بار و فقرزده ای است که بر آنها مستولی شده. تقدیری از پیش تعیین شده باران مخرب را می فرستد تا سر و کله اوس رجب پیدا شود و مرجان را از یحیی بستاند.

به هر جهت در یک نگاه کلی به تصویر زن در این داستان، می توان نتیجه گرفت که نویسنده چند قشر از زنان را در این داستان تصویر کرده و توانسته هوشمندانه آنها را کنار هم و گرد یک عامل مرکزی - خانه - جمع کند و نظرات و زندگیهایشان را

اوایل داستان که مرجان شهاب خیالش را به سوی آن می فرستد، عامل ارتباطی بین او و یحیی می شود. و وقتی یحیی خسته به خانه برمی گردد به سمت آن می رود و می خواهد به تنه آن تکیه زند. (رفتاری که علاقه او به مرجان را نشان می دهد). با کمی دقت متوجه می شویم که این ارتباط مدت زیادی طول نخواهد کشید چرا که هر لحظه ممکن است یخ درخت از طریق عوامل بیرونی (اوس رجب و دیگران) آب شود! که با پیشرفت داستان نیز چنین می شود. به موازات پیشرفت داستان و خرابی سقف، اشخاص داستان یکی پس از دیگری به خواننده معرفی می گردند و خواننده واکنشهای آنها را از زبان راوی می شنود. به علت حضور عمو مرجان نمی تواند شاخه شکسته گل یخ را که نشاندهنده امید یخزده یحیی به اوست، از زمین بردارد. مرجان ناخودآگاه با رفتن به سمت درخت یخ علاقه خود را به یحیی بروز می دهد ولی این عشق و علاقه توسط عمو و دیگران سرکوب می شود و از آنجا که او اهل عصیان نیست تقدیر عمو را در ازدواج با اوس رجب می پذیرد.

همان طور که گفتیم کشمکش بین دو نسل و آدمیان متعلق به این دو نسل بر سر فروش خانه است و نقطه اوج جایی اتفاق می افتد که عزیزخانم خیر ازدواج مرجان و اوس رجب و خودش با مصطفی - برادر شوهرش - را از زبان جاری اش - اکرم خانم - می شنود.

بنابراین در یک کلام، داستان «گل ریزان» از گذشته های پوسیده می گوید و از آینده های مبهم، از یحیی می گوید که گل یخ سپرده دلش به مرجان را آب شده می بیند؛ از محسن می گوید و زردی و خمیدگی او؛ از عمو می گوید و بچه خواستنش؛ از سردی و سوز هوا می گوید که بر خانه مستولی می شود؛ از برف می گوید که چون آرزوهای پرپر فرو می ریزد؛ از سردی و خاکستری زغال می گوید و از دم نزدن بی بی؛ و از محسن و کفتر هایش که «فروشی اند، فروشی».

«باغ اما ویران» از مجموعه «ترگسها» خرداد ۶۶ داستان «باغ اما ویران» خاطرات مردی است که نمی تواند بچه دار شود. زن ناامید به رضوانه دختر سرایدار خانه شان تمایل پیدا می کند و در صدد پذیرش وی به عنوان دختر خودش برمی آید ولی از آنجا که مرد متعلق به طبقه ای ثروتمند است پذیرش فرزند سرایدار برایش امری محال می نماید. زن و رضوانه ناپدید می شوند. در آخر مرد به امید بازگشت آنها، در یک عمل متهورانه تمام میراث بی فروغ گذشتگانش را به آتش می کشد.

عنوان داستان به طور نمادین به رابطه بین مرد و زن اشاره می کند. باغ معمولاً جایی است سرشار از زیبایی و سرسبزی ولی زن و مرد داستان به رغم ثروتمند بودن چون بچه ای ندارند، باغ زندگی شان ویران نمایانده می شود.

ساختمان صوری داستان: زاویه دید داستان به شیوه اول شخص راوی ناظر خطاب به همسرش روایت می شود. از آنجا که داستان

حول محور مرد و عقیمی او دور می زند، طبیعی خواهد بود که حوادث و اتفاقات داستان هم از دید خود وی روایت شود چرا که او دقیقتر می تواند مشکل خودش را با خواننده در میان بگذارد و احتمالاً احساس همذات پنداری وی را برانگیزاند. از دیگر سو چون راوی یک شخصیت پویا و نا ایستا است و در آخر به شناخت (insight) جدیدی از خود و زندگی اش می رسد بنابراین این چه بهتر که نویسنده با اتخاذ این شیوه اول شخص راوی خواننده را به طور مستقیم درگیر سیر تحول وی کند.

فضاسازی، زمان و مکان داستان: داستان در یک باغ پاییزی اتفاق می افتد. در اینجا نیز باران مثل داستان گل ریزان از جنبه دراماتیکی (نمایشی) برخوردار است: با شروع داستان باران کم کم می بارد اما به موازات پیشرفت داستان و آشنایی خواننده با اشخاص داستان و آگاهی از کشمکش باران هم فزونی می گیرد. بنابر این صدای باران، عنصر اتصال صحنه های زمان حال راوی است. در واقع، یکی از علائم جدایی بین زمان حال و گذشته مرد همین باران است، بارانی که به سبب تداوم صحنه های زمان حال، راوی را از صحنه های بازگشت به گذشته (فلاش بک) جدا می کند. و در کل فضای بارانی و مه گرفته زمان حال - که بازتابی از حال و هوای خود راوی است - در تضاد با پاییز گرم گذشته قرار می گیرد. به عبارت دیگر، فضای داستان در دو زمان مختلف پاییز و تابستان، اما یک مکان ثابت - باغ - اتفاق می افتد. فضای پاییزی باغ در زمان حال که مرد از زنش دور است و فضای تابستانی باغ که مرد با زنش زندگی می کرده. در ضمن اولی بارانی و دومی گرم و داغ است. در ادامه راوی به زبانه کشیدن شعله شومینه از آئینه ها اشاره می کند. تصاویر مبلمانها، چلچراغها و تابلوها را می سوزاند که نمادهایی مناسبند.

عناصر تکرار شونده: این عناصر هر یک به گونه ای در این داستان و دو داستان پیشین نویسنده تکرار شده است. این تکرارها می تواند دلیل اهمیت آن عناصر و علاقه نویسنده به آنها باشد. مثلاً فصل پاییزی یکی از این گونه عناصر تکرار شونده است: پاییز در داستان اول، اسم داستان و در داستان دوم فضای داستان و در این داستان زمان اصلی داستان است. رنگ زرد عنصر بعدی است: در داستان «پاییز» رنگ چهره محسن زرد است (مثل کاه زرد) و در این داستان نبود دستهای بهاری زن راوی عامل زردی همه گیر باغ است. در داستان «گل ریزان» نیز یک طوطی سبزه گچی، با بال باز به سقف چسبیده که مبین دل بستگی یحیی به خانه و مرجان است. و در اینجا دو طوطی گچی مبین سردی روابط زن و شوهر است که قرار است مثل دو طوطی زنده سبزه تنگ هم نشسته و سر به بال هم فرو ببرند. در «گل ریزان» مرجان به طوطی بال گشوده (یحیی) می نگریست و در این داستان راوی در تنهایی به دو طوطی (خود و زنش) می نگرد.

سفر به ریشه‌های



عنصر مهم دیگر پنجره است. در این داستانها راوی و یا شخصیت‌های دیگر داستان یا به سمت پنجره می‌روند تا آن را بکشایند (رهایی هوای تازه) و یا روبه روی پنجره قرار می‌گیرند (ارتباط با محیط بیرون).

عنصر دیگر بچه است که در اکثر داستانها موضوع فرعی یا گاهی اصلی را شامل می‌شود. در «گل ریزان» مرد بچه می‌خواهد و زن نازاست، در «باغ اما ویران» زن بچه می‌خواهد و مرد عقیم است. در «رنگین کمان»، پرواز از ارتفاع متروک، «ایستگاه خاکستری»، «هفت قدم رنج تا باغ نارنج و ترنج» و «آن سوی دیوار شب» بچه دلیل دل‌بستگی و وابستگی مادر است. عنصر اختصاصی دیگر که به نظر تم غالب این داستان را تشکیل داده، دل‌کندن از میراث گذشتگان است؛ میراثی که فقط در حد صورتک و اسم و رسم ارزش یافته و نه در باروری و زیبایی. مرد باطنیان به موقع، علیه این ضدارزشها به پا می‌خیزد و به این نتیجه می‌رسد که باید و رای همه القاب ظاهری دوست داشت آن پری کوچکی را که بر روی حصیری به دنیا آمده، در نویی پارچه‌ای خوابیده، پیرهن پروصله پوشیده، ولی چون نبات همه شیرینی و زندگی است و از خاطر دور نداریم که چنین نمی‌دل‌بستگی به گذشته‌ها) اگر کورکورانه و علمی نباشد، چاره‌ای خیر انهدام و خرابی ندارند؛ همان طور که در داستان «گل ریزان» شاهد علاقه ناآگاهانه بی‌بی به گذشته‌هایش بودیم بی‌آنکه در صدد اصلاح آن گذشته‌ها برآمده باشد.

«مرغ دریایی» از مجموعه «فرگسها» پاییز ۶۶

مرغ دریایی شرح حال زنی است که در پی ردیابی شوهر خائشش به بندر می‌آید و سراغ «دوستی» را می‌گیرد که از یک سال پیش پا به درون زندگی مشترک آنها گذاشته است.

عنوان داستان به جای زن / راوی به کار رفته است که چون گردبادی از دور می‌آید، می‌چرخد، شیون می‌کند (بر خیانت همسر)، گم می‌شود و دوباره پیدا.

زاویه دید داستان: به شیوه اول شخص راوی شرکت کننده در ماجراست. از آنجا که این زن است که از یک سال پیش سایه زن دیگر - دوست - را در زندگی اش احساس کرده، طبیعی می‌نماید که خود به شرح حوادث و احساسات خویش در زمینه این خیانت بپردازد و خواننده را در شکل خود سهیم کند و احساس عاطفی وی را برانگیزاند. اگر راوی داستان مرد بود نمی‌توانست شرح جامعی از غرور جریحه دار شده زن - آن طور که در این شکل شاهدیم - به خواننده ارائه بدهد.

ساختمان صوری داستان:

داستان در ساحل دریا و با ورود مرغ دریایی آغاز می‌شود. راوی بر ساحل شنی طرح زنی را می‌کشد و قصد دارد او را در گوری از ماسه‌ها دفن کند. خواننده از همین بدو شروع داستان، حضور زنی دیگر را در زندگی راوی حس می‌کند و از آنجا که راوی زن غریبه - «دوست» - را نمی‌شناسد بر اساس غریزه، حس می‌کند که باید محتاط تر عمل کند. آغاز، گیراست و خواننده را به ادامه داستان ترغیب می‌کند. درست است که زن از شوهرش فریب خورده ولی به سبب حساسیت و ظرافتش با شنیدن صدای بخشش خواهی مرد لایه‌های یخ دل‌سردی اش را چون جوانه تردی می‌شکند. و می‌گوید: «اما زنها همیشه مغلوبیم، حتی در مواقعی که می‌توانیم پیروز باشیم».

گرچه سیاه داخل میهمانسرا نماد زن دوم است که در تضاد با مرغ دریایی (راوی) قرار می‌گیرد. و مرد بالاخره از مزه‌هایی می‌گوید که وی را از اعماق دریا مخاطب قرار می‌دهد. اگر نظر ارائه شده در بررسی داستان «پاییز» را درباره یکی بودن زن و مرد اکثر داستانها درست بدانیم، باید اعتراف کنیم در این داستان زن در گیرودار زندگی متوجه خیانت همسرش می‌شود؛ همان همسری که در داستان «باغ اما ویران» از او بچه می‌خواست و در این داستان او نه تنها به زن بچه‌ای نمی‌دهد بلکه برای او «دوستی» را هم می‌آورد. آنچه در تمام این داستانها و داستانهای بعدی به چشم می‌آید، سخن نویسنده درباره لزوم عشق و محبت از آن دوست داشتن در تداوم روابط آدمیان با یکدیگر و با کسان دیگر است.

زن روبه روی آینه سنگی می‌ایستد، همان آینه‌ای که وی را در دوران کودکی به سرزمین رویاها و آرزوها می‌برد ولی حالا چهره‌ای اندیشناک را از او باز می‌تاباند. خرده شیشه‌ای را که نماد مرد اوست از پنجره به بیرون پرتاب می‌کند چرا که در سر

هوای جدایی از وی را دارد. سپس مشتی آب بر صورت می زند و چمدانش را که حامل خاطرات بسیار اوست به دست می گیرد و گام در جاده می گذارد.

یکی از مؤلفه های سیکی نویسنده که از اینجا رخ می نماید و در بین هر یک از هفت رنج تکرار می شود و ابزار جدایی عالم خیال و واقع از یکدیگر است، این عبارت است: «جاده بود و درخت بید و مرد که نی لبک می زد و شکسته های گلدان»، که با تغییرات جزئی به وفور در داستان ذکر می شود. تصاویر اولین خاطره زن قبل از آغاز رنج اول، عبارتند از جاده باریک، چمدان و... که بعد هم تکرار می شوند. در واقع زن با گذر از این جاده باریک، تا رسیدن به مردش، از خود، هفت تصویر را بدون ترتیب و براساس نشانه هایی که از آن هفت رنج سر راه خود می بیند به خاطر می آورد. به سخن بهتر، راوی باتوجه به یادآوری خاطراتش نه براساس زمان خطی بلکه براساس زمان ذهنی، داستان را تا حد یک داستان کوتاه نو خوب ارتقاء می دهد.

«هفت قدم رنج تا باغ نارنج و ترنج»، از مجموعه «زن شیشه ای»، ۶۷/۶/۲۲

راوی زنی است در آستانه و یا در خیال جدایی از مردش. او هفت خاطره رنج آور از وی را مرور می کند. در رنج اول زن از دری نیمه باز پا به درون غاری می گذارد و داخل دریاچه ای می شود. کمی بعد با فرود آمدن نیزه شوهرش در آب به خود می آید. او مجدداً به جاده ای برمی گردد که سفرش را شروع کرده و بعد سراغ رنج دوم می رود: زن در گندمزار است. با مشک آب، خسته از راه می رسد و کنار دیرک می نشیند، کمی بعد سواری «غرآن» از راه می رسد، مشک را برداشته، آب می نوشد و آن را محکم بر زمین می زند و بعد جاده و چمدان و تک گلدان شکسته. رنج سوم: زن از دروازه ای وارد کاروانسرای می شود. در آن جا اسیر عده ای راهزن می شود و کمی بعد در عوض اندکی پول به شوهر کنونی اش فروخته می شود: جاده، چمدان و... رنج چهارم سرگذشت زن در بدو ورود به خانه مرد و آشنایی با زنان دیگر حرمسرا است. جاده، چمدان و... رنج پنجم چگونگی افتادن زن را درون گودالی شرح می دهد و جاده، چمدان و... رنج ششم خاطرات دوران کودکی زن است و جاده، چمدان و... و در رنج هفتم دریاست که او را به خود می خواند (شبه همان دریایی که مرد داستان «مرغ دریایی» را به خود می خواند) و بعد باغی از نارنج و ترنج که دیوی درون آن خانه دارد و شوهرش که با شکستن شیشه عمر دیو (فروشنده زن در کاروانسرا) او را می رهاوند. سپس از رؤیا به در می آید؛ همه خیالی بیش نبوده اند. باز همان خانه و آینه؛ باید بماند و تحمل کند. صدای در می آید. باید که مردش باشد. پس در رامی گشاید.

عنوان داستان، هفت قدم رنج و ناراحتی زن (راوی) در تمام

دوران قبل از ازدواج و کمی بعد از آن تا رسیدن به باغ نارنج و ترنج (منزل شوهر) است. به نظر می آید. این هفت رنج که ظاهراً در طول چند لحظه رؤیا مرور می شود به طور تلویحی هفت وادی عرفان را هم به ذهن می آورد.

آنچه به نظر من در مقایسه مذکور قوت بیشتری می بخشد، کاربرد عدد هفت در این داستان است: هفت رنج، هفت کفش (یا هفت پای افزار سفر)، هفت عصای آهنین، هفت دشت پر از سوزن و هفت دشت پر از نمک. شوهر راوی او را هفت بار رنجانده و راوی این هفت رنج را در هفت مقطع زندگی اش جهت رسیدن به باغ آرزوهایش مرور می کند. و وقتی به عالم واقع برمی گردد و آن تصویری را که از زندگی زناشویی - باغ - داشته، سرابی بیش نمی بیند، می پذیرد که چون زانی دیگر زندگی با مردش را - گرچه رنج آور - ادامه دهد.

ساختمان صوری داستان: شکل ظاهری داستان در هفت بخش همراه با دو قسمت مقدمه و مؤخره، تقسیم شده است. بخش مقدمه بیان موضوع مظلومیت و رنج زن است که در ادبیات ایران موضوعی ناآشنا نیست. ولی آنچه این داستان را تا حد یک اثر کوتاه نو موفق ارتقاء داده، زاویه دید و چگونگی بیان این رنجهاست. نویسنده با بهره گیری از زبانی پیچیده و تصاویری نه چندان روشن و جمله هایی نزدیک به زبان نظم و عناصر تکرار شونده و شکستن خط سیر مستقیم زمانی و ورود به زمان غیر خطی - درست مثل ذهن مشوش زن - توانسته به بیانی نو، ظریف، دلنشین و شاعرانه از جایگاه، رنج تاریخی و مهمتر از همه صبر و استقامت زن دست یابد. با فرورفتن بیشتر در ذهن ناخودآگاه به دریا برسد که همه آب است و پس از ژرفای عمیق دریا به باغ نارنج و ترنجی برسد که در ابتدای داستان آنگاه که به آینه می نگریست، توصیفی از آن به دست داده بود، در واقع او در یک راوی، طی سیرری معکوس روایت قصه اش را از آرزوهای دوران کودکی آغاز می کند و بعد از مرور خاطرات جوانی، دوباره، به همان تصویر و آرزوی کودکی اش دست می یابد.

عناصر رمزی و چند نمونه از صور مثالی در داستان

الف) عدد هفت: نشانگر اسرار پنهانی است و سالیان بسیار به نام عدد جادویی یا عدد مقدس معرفی می شد. این عدد همواره با پاکی و روشنی همراه بوده است. در کتاب «راهنمای رویکردهای نقد ادبی» در این باره آمده است: «هفت نقش آفرین ترین اعداد نمادین که دال بر اتحاد ۳ و ۴ است، کامل شدن یک دایره یا چرخه نظم کامل [است]».^(۱)

ب) آب: راز آفرینش، تولد، مرگ، رستاخیز، پالایش و باروری و رشد^(۲)

پ) دریا: مادر حیات و زندگی، راز نامتناهی بودن معنوی، مرگ و تولد دوباره ابدیت و امتداد زمان^(۳)

ت) درخت بید: درخت بید اگر بی میوه است ولی سایه گسترده و فراخی دارد همچون مرد که سایه اش همه جا بر سر زن

جسمی خوبی ندارد و خواننده اولین اثر این بی‌اعتنایی مرد را در ترك تازه روی شیشه پنجره (عامل ارتباطی) می‌بیند به نشانه شکاف و فاصله‌ای که بین آن دو ایجاد شده است. ولی با این حال زن نگران مرد است و از او می‌خواهد که موقع آمدن، چترش را فراموش نکنند. مرد به علت مشغله زیاد به این نیاز روحی زن پاسخی نمی‌دهد، و در نهایت زن بی‌حضور مرد و در حالی که هنوز چشم به راه اوست، جان می‌سپارد.

دوست داشتن و عشق تم اصلی این داستان و اغلب آثار دیگر نویسنده است. اغلب زنان در عشق خود استواری بیشتری از مردان نشان می‌دهند و گاه برای بچه‌ها - نتیجه این عشق - از تمام آرزوها و خوشیهای خود می‌گذرند.

عناصر تکرار شونده:

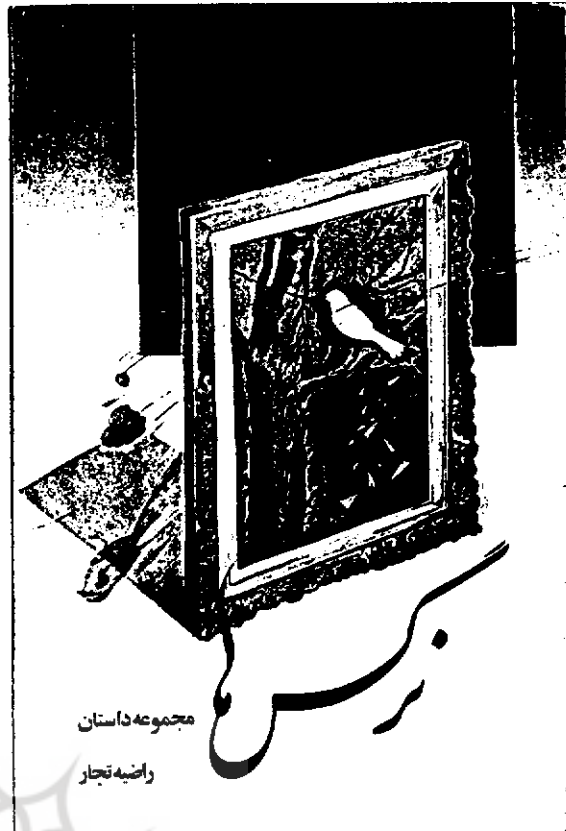
عدد هفت، هفت شماره تلفن، آئینه، باران، حلقه عروسی، پنجره، آلبوم عکس، دوست داشتن، انتظار.

نتیجه‌گیری:

آنچه از بررسی این داستانها به طور اخص و دیگر داستانها به طور اعم برمی‌آید نشان می‌دهد که خانم تجار توانسته با به کارگیری الگوی مناسب و پرداخت ویژه، چهره زن را به زبانی شیوا، نو، داستانی و منحصر به فرد به تصویر کشد. لازم به یادآوری است که به دلیل ازدیاد حجم بررسی، نقد داستانهای دیگر را به فرصت بعدی موکول می‌کنیم.

■ پانویس:

۱. گورین و دیگران، «راهنمای رویکردهای نقد ادبی»، ترجمه زهرا میهن‌خواه، ص ۱۷۷.
۲. همان، ص ۱۷۴.
۳. همان، ص ۷۷۵.
۴. همان، ص ۱۷۸.



مجموعه داستان
راضیه تجار

است. در ادبیات قدیم نیز چنین آمده:

بید از ندهد زمیوه مایه
باری بودش فراخ سایه

(ناصر خسرو)

ث) باغ: اشاره به باغ عدن، بهشت، معصومیت، زیبایی بکر (به ویژه زنانه)، باروری^(۱)

ج) چمدان: هم پیوند عینی (Objective Correlative) برای خاطرات. با ازدیاد شماره رنج، چمدان راوی هم از خاطرات سنگین تر می‌شود. نشانه‌ای از سفر رفتن و از سفر آمدن.

عناصر تکرار شونده:

پنجره، آب، دریا، کوه، جاده، ستاره مغربی، باغ، آئینه، رنج، استقامت و ...

«زن شیشه‌ای»، از مجموعه «زن شیشه‌ای»، ۱۶/۱۰/۶۷
زنی که راوی داستان است در یک شب بارانی با دردی که در تمام بدنش ریشه دوانده، منتظر بازگشت شوهرش است. دکتر داروی دردش را فقط دوست داشتن دانسته. او باید دوست بدارد و دوست داشته شود. هر چند در این شب سرد، نبود شوهرش او را به مرگ می‌کشاند.

ساختار صوری:

داستان مثل داستان «هفت قدم...»، با ایستادن راوی (زن) جلوی آئینه آغاز می‌شود. بعد شخص مقابل زن (مرد/شوهر) تلفنی با وی صحبت می‌کند. مرد که دیگر حرفی ندارد، به آب دادن گلها اشاره می‌کند و این در حالی است که زنش وضع